

تأثیر کتابت در پیام رسانی قرآن



علیرضا مطلب

چکیده

اسلام باهدف به سعادت رساندن انسان، مجموعه ای وحیانی را با عنوان «قرآن» به جهانیان عرضه داشته است. بدیهی است که این مجموعه برای نیل به اهداف متعالی خود باید از صراحت و وضوح لازم برخوردار باشد. حال آن که در نگاه اول به نظر می آید قرآن کریم در بخشی از آیات خود از صراحت لازم برخوردار نبوده و شاید بتوان چنین ادعا کرد تشّت و تفرّقی که در جهان اسلام رخ داده واکنشی است به همین عدم صراحت.

گرچه برخی، چند احتمالی بودن زبان قرآن را، راه کاری برای ماندگاری آن در بستر زمان تا دامنه قیامت ارزیابی کرده، عدم صراحت را از محاسن قرآن برشمردند، ولی ممکن است برخی دیگر نیز آن را عیب قرآن تلقی کنند. این نوشتار در پی آن است تا دلائل عدم صراحت زبان قرآن را در بیان احکام، قوانین و معارف، واکاویده، بیان نماید چند احتمالی بودن زبان قرآن، نه از محاسن آن است و نه عیبی است بلکه این عدم صراحت، نتیجه عواملی چون کاستی ها و نارسایی های کتابت است که پس از عصر نزول و به دلیل شفاهی بودن قرآن و عدم انعکاس ویژگی های گفتاری در شکل نوشتاری آن پدیدار گشته است. بنابراین تشویق به قرائت قرآن و جعل امامت و تثبیت شأن آن در جامعه اسلامی را می توان یگانه راهکاری دانست

که برای جبران این کاستی به جامعه مسلمین پیشنهاد شده است .
کلید واژه‌ها : قرآن ، نص ، صوت و لحن ، کتابت قرآن ، دلالت ، چند احتمالی
بودن ، چند وجهی بودن .

مقدمه

وقتی به طول تاریخ نگاه می‌کنیم و با نگاهی طولی به تفاسیری که از قرآن در اعصار و قرون متمادی تا کنون انجام گرفته ، مشاهده می‌شود که چه بسیار آیاتی از قرآن که برداشت‌های گوناگونی از آنها به دست آمده است . البته آیاتی که با براهین عقلی و یا سنت قطعی پشتیبانی شده ، دارای تشکیک آراء کمتری است . گرچه این آیات هم خود حاوی این پیام اند که اگر از جانب عقل و سنت پشتیبانی نمی‌گردیدند به خودی خود با صراحت و نص ، بر محتوای خود دلالت نداشتند .

پرسش این است که برآستی چرا قرآن باید در بیشتر آیات خویش ، به گونه‌ای باشد که اصولیان مدعی گردند ، دلالت آیات بر محتوای آنها قطعی نیست و به اصطلاح ایشان قرآن «قطعی الصدور و ظنی الدلالة» می‌باشد؟^۱ چرا چنین الفاظ در قرآن ، به گونه‌ای است که افراد گوناگون ، در زمان‌های مختلف ، در مواجهه با آن به یک برداشت واحد دست نیافته‌اند؟ چرا قرآن و نوع تألیف آن احتمالات گوناگون را بر می‌تابد؟ تاجائی که گفته شده برخی براین باورند که برداشت قطعی از قرآن همان تفسیر به رأی می‌باشد!^۲ آیا این ویژگی را باید حسن قرآن دانست یا عیب آن؟

سه دیدگاه در رابطه با این ویژگی قرآن

ممکن است برخی در واکنش به این موضوع بکوشند ، این ویژگی را نقطه ضعفی برای این کتاب معرفی کرده و این که خداوند در کتاب خویش مقصودش را به طور واضح بیان نکرده را عیب قرآن به حساب آورند .

توضیح اینکه : قرآن که خود را کتابی هدایت‌گر و نمایاننده راه سعادت و خوشبختی معرفی کرده و از خود به «تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ» (النحل ، ۸۹/۱۶) یاد می‌کند و صفاتی همانند نور ، شفاء ، مبین ، مجید و ... را به خود منتسب کرده و نیز در مقام تشریح و تعریف قوانین زندگانی

سالم خود را «هادی» می‌داند،^۳ حال چه شده که خود مبین و موضّح می‌خواهد؟! چرا به گونه‌ای تدوین شده که بدون مراجعه به غیر،^۴ گمراهی را فراروی انسان قرار می‌دهد؟! در پاسخ به این دیدگاه می‌توان گفت: این برداشت ناشی از چگونگی تلقی از قرآن کریم و ماهیت زمینی آن است. مشکلی که در رابطه با برداشت از قرآن مطرح شد، گرچه واقعیتهای انکارناپذیر است. و اکنون اگر کسی اهل بیت (ع) را از مسیر فهم قرآن، حذف کند به برداشتی مطمئن و حتی صحیح از آن دست نمی‌یابد. ولی این ویژگی ارتباطی با قرآن ندارد تا عیبی برآورنده آن شمرده شود، بلکه زائیده سلسله عواملی است که در ادامه به آنها اشاره خواهد شد.

دیدگاه دومی که در این رابطه می‌تواند مطرح شود آن است که اکتفاء نمودن به ظواهر در قرآن و عدم تنصیص بر محتوای بسیاری از آیات، به جهت حجیت بخشیدن به ظواهر بوده است. حجیت بخشیدن به ظنون خاص و از جمله ظواهر قرآن به خاطر «آسان‌سازی کار بر بندگان» می‌باشد. به ویژه این که اخذ به ظاهر روشی فراگیر در بین مردم بوده و هست. به همین دلیل برخی معتقدند که حتی در صورت امکان دست‌رسی به قطع و علم در یک مورد، باز اکتفاء نمودن به ظن خاص در آن مورد جایز است و هیچ نیازی به تلاش برای به دست آوردن قطع و علم نیست.^۵

بنابر این علت اکتفاء نمودن به ظواهر در قرآن و عدم تنصیص بر محتوای بسیاری از آیات، حجت بودن و یا حجیت بخشیدن به ظواهر بوده است.

در نقد این دیدگاه می‌توان گفت که حجیت بخشیدن به ظواهر و ظنون خاص فقط به خاطر - رفع سردرگمی جامعه در هنگام عدم دسترسی به نص و علم و یا مشقت بسیار در تحصیل آن -، مورد پذیرش شارع قرار گرفته است.^۶ بنابراین حجت بودن ظواهر نزد عقلاء، فقط در هنگام فقدان نص یا دشواری رسیدن به نص است، نه این که اکتفاء نمودن عقلاء به ظواهر، دلیلی باشد بر جواز عدم تنصیص ابتدائی در گفتار یا نوشتار. از این روی در صورت امکان دسترسی به قطع و علم و عدم مشقت فراوان در آن، اکتفاء نمودن به ظواهر، قابل توجیه نیست.

برخی نیز در مواجهه با آن سؤال و در مقام دفاع از حریم قدسی قرآن، ضمن پذیرش این ویژگی - یعنی ظنی‌الدلالة بودن بسیاری از آیات قرآن -، دیدگاه سومی را مطرح می‌کنند.

آنها بر این باورند که ره یافت احتمالات گوناگون در قرآن نه تنها عیب نیست، بلکه از ویژگی های منحصر به فرد آن است که دست غیب و اراده الهی در آن نهاده تا بتواند در گستره زمانی ای از صدر اسلام تا دامنه قیامت، پاسخ گوی تمام نیازهای بشری باشد. در حقیقت این ویژگی، راه کاری است که خداوند توسط آن، ساحت مقدس کتاب آخرین خود را از کهنه گی و اندراس پاک نگاه داشته و به قرآن قابلیت داده تا در هر زمان و در هر شرایطی حرفی برای گفتن داشته باشد.

براساس این دیدگاه ظنی الدلالة بودن قرآن، از طرف خداوند در قرآن اعمال شده است تا آن را از ویژگی فرا زمانی و فرا مکانی برخوردار گرداند. غافل از این که گرچه قبول ظنی الدلالة بودن این کارکرد را دارد؛ ولی عیب بزرگ آن این است که در این صورت، قرآن در هیچ زمانی نمی تواند حرفی قطعی و به دور از احتمال را به مردم آن زمان ارائه کند و متقابلاً مردم نیز نمی توانند از برداشتی که از قرآن داشته اند به طور قطعی دفاع کنند. برای نمونه در این زمان هیچ کس نمی تواند از قانون ارث در اسلام با استناد به قرآن دفاع کرده، بگوید که از منظر مسلمانان قطعاً خداوند برای توارث، چنین نظامی را تدوین کرده است. زیرا اکثر قوانین ارث از ظواهر آیات و روایات به دست می آید و ظواهر اگرچه نزد عقلاء و شرع حجت بوده و ناظر به واقعیت است، لکن همیشه هم این گونه نیست که از واقعیت بهره مند باشد، بلکه بسیار اتفاق می افتد که واقعیت چیزی برخلاف ظاهر بوده است.^۷ به همین جهت برخی از معاصرین طرحی نو را در سیستم مسأله ارث در انداخته اند؛ مثل: ارث بردن غیر مسلمان از مسلمان و ارث بردن زن از عین اموال غیر منقول شوهر.

نکته اصلی نیز همین است که چرا خداوند در قرآن به ظواهر اکتفاء کرده و حقایق را به گونه ای بیان نموده که راه برای به خطا رفتن هموار باشد؟!

این که قرآن به گونه ای می باشد که فرا زمانی و فرا مکانی است سخنی صحیح است و تاریخ بهترین گواه بر آن می باشد. زیرا در طول تاریخ، از پیدایش قرآن تا این زمان، تازگی و طراوت و به روز بودن قرآن بر همگان مشهود و ملموس است. ولی این که کدام خصوصیت قرآن است که باعث این ماندگاری شده قابل تأمل است.

زیرا ماندگاری قرآن را می توان به دلایلی مرتبط دانست که برخی از آنها عبارتند از:
۱. کلی گوئی در بخش احکام و قوانین. ۲. حجیت بخشیدن به عقل و اجتهاد. اسلام

انسان را در حدّ انسان بودنش به رسمیت شناخته است - ۳. رعایت ملاک های واقعی در تعریف نظام اسلامی در زمینه های مختلف . ۴. چندوجهی بودن قرآن .^۸

این که قرآن دارای ظاهر و باطن می باشد، در جای خود صحیح است؛ اما وجود احتمالات گوناگون در مفهوم یک آیه، که دست یابی به همان ظاهر اولی را هم با مشکل مواجه کرده، خود مانع از آن است که انسان در به دست آوردن معنای اولی موفق باشد .

تبیین چند وجهی بودن قرآن و تفاوت آن با بطن، تأویل و احتمال

برخی چند وجهی بودن قرآن را با ظنی الدلالة بودن آن منطبق دانسته و به خطاء رفته اند .^۹

شایان توجه است که چند وجهی بودن قرآن را می توان در دو معنا بررسی کرد :

الف : منظور آن باشد که قرآن افزون بر معنائی که از الفاظ آن با یکی از دلالت های سه گانه به دست می دهد در وراء خود حامل معنائی است که تنها اولوا العلم از آنها آگاهند که مسامحة از این معنا، گاهی به بطن و گاهی به تأویل، تعبیر می شود .

در تبیین معنای صحیح بطن و تأویل، علامه طباطبائی در المیزان بحث گسترده ای را ارائه می دهند . ایشان در آنجا تصریح می نمایند که : تأویل جزء آن دسته از مفاهیم نیست که مدلول الفاظ باشد .^{۱۰}

آیه الله جوادی آملی در این رابطه می نویسد : تأویل از ماده «اول» به معنای ارجاع و برگرداندن است و منظور از آن ارجاع لفظ به معنا یا عام به خاص یا مطلق به مقید یا منسوخ به ناسخ و یا ذوالقرینه به قرینه نیست . رابطه قرآن و تأویل آن از نوع رابطه «مثال» و «ممثل» است، نه رابطه مفهوم به مفهوم یا مصداق ... تأویل در مقابل تفسیر است زیرا تفسیر با الفاظ و مفاهیم کار دارد . گاهی بر اساس ظاهر قرآن است و گاهی بر اساس باطن آن و این دو قسم تفسیر غیر از تأویل است؛ چون تأویل مربوط به حقیقت خارجی قرآن است . یعنی : از سنخ لفظ و مفهوم ظاهر و حتی باطن مفهومی قرآن نیست و بیان کننده حقیقت عینی و خارجی قرآن است . ولی بطن از سنخ رابطه الفاظ با مفاهیم و مفاهیم با مصادیق است .^{۱۱} یعنی : اتساع معنائی یا مصادیقی یک لفظ . و به عبارت دیگر : چند معنا رسانی طولی . بنابراین بین دو واژه بطن و تأویل تفاوت حقیقی وجود دارد، ولی چنانچه گذشت گاهی مسامحة از آن دو با لفظ «وجه» تعبیر می شود .^{۱۲}

ب: منظور آن است که بیان قرآن و چینش الفاظ آن به گونه‌ای است که دارای لایه‌های معنایی متعدد می‌باشد. چند معنا رسانی عرضی. یعنی: بسیار اتفاق می‌افتد که آیه‌ای را از زوایای مختلف می‌توان بررسی کرد که در هر زاویه بر معنایی خاص دلالت دارد.^{۱۳} برای نمونه، فقیهی از یک آیه همزمان با یک حکم شرعی، نکته‌ای کلامی را نیز در راستای عقاید استخراج می‌کند و در سوئی دیگر، یک متخصص جامعه‌شناس از آن آیه، اصلی از اصولی جامعه‌مدن را فهم نموده و یک متخصص تاریخ‌شناس نیز با استناد به همان آیه اقدام به تحلیلی تاریخی، از اقوام گذشته می‌کند. به عنوان مثال: از آیه شریفه: «قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ» (یوسف، ۵۵/۱۲) نکات گوناگونی استفاده می‌گردد. مانند:

۱. جواز تصدای امور توسط مؤمنین در دستگاه حکومتی جور- مشرکین و کافرین-، اگر مصلحت مسلمین ایجاب کند «حکم فقهی».
۲. توضیح دادن پیرامون چرایی پذیرش ولایت عهدی مأمون توسط حضرت علی بن موسی الرضا(ع) «مسأله اعتقادی در بخش عصمت».
۳. پرداختن به اهمیت علم و امانت داری در اقتصاد «جامعه‌شناسی اقتصاد».
۴. پرداختن به اهمیت و جایگاه اقتصاد سالم در سلامت جامعه «جامعه‌شناسی اقتصاد».
۵. تعهد و تخصص دو رکن اساسی در انتخاب مدیران جامعه «جامعه‌شناسی مدیریت».
۶. تحلیل زندگی حضرت یوسف(ع) و این که برهه‌ای از زندگی او به اداره سیاسی و اقتصادی جامعه آن زمان گذشته است. پس جامعه آن زمان دارای یک سیستم منظم اداری بوده و بخش عمده‌ای از اقتصاد آن زمان دولتی بوده است «تاریخ‌شناسی حکومت».

و یا مثلاً از آیه شریفه: «فَلَا أُفْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ» (المعارج، ۴۰/۷۰) در زمان‌های پیشین قدرت خدا و گستره آن که شرق و غرب عالم را فرا می‌گیرد، فهمیده شده و در زمان‌های متأخر، کروی بودن زمین و حرکت انتقالی آن به دور خورشید که موجب پیدایش فصول و اعتدالین می‌شود نیز استنباط شده است،^{۱۴} و چه بسا در زمان‌های دیگر نیز مطالب مهم دیگری از آن فهمیده شود.

اما باید تأمل نمود که این معانی هیچ کدام ناظر به دیگری نیست نه اثباتاً و نه نفیاً. بلکه نکته‌های چندی است که خداوند با چینشی خاص و انتخاب کلماتی به خصوص، آنها را در کوتاه‌ترین جمله بیان فرموده و گرنه اگر بگوئیم: هر فهم جدید در مقام نفی معنای مستفاد قبلی می‌باشد، عنوان بحث دیگر این نیست که «لایه جدیدی از معنای قرآن» کشف شده

بلکه باید گفت: ما امروز، معنای قرآن را فهمیدیم. و فهم دیگران در گذشته اشتباه بوده است. بنابراین چند وجهی بودن قرآن به معنای چند معنارسانی عرضی است و آن غیر از چند احتمالی بودن قرآن است. احتمالات گوناگون در یک آیه، مربوط به فهم معنای اولی و احياناً در یک زمان می باشد. و مفسر بر این مبنا سیر می کند که میان این احتمالات تنها یکی صحیح است و لذا برای تقویت آن و رد احتمالات دیگر تلاش می کند. گرچه، اگر مفسر ورود این احتمالات در قرآن را از منظر - چند معنارسانی عرضی - مورد توجه قرار دهد صحت تمام احتمالات را می پذیرد. چنانچه تفسیر نمونه غالباً بر این نظر استوار است.

نتیجه این که «تأویل» ناظر به واقع عینی و خارجی است و «بطن» مربوط به معنارسانی طولی آیات است و «وجه» مربوط به معنارسانی عرضی و «احتمال» تردید در مشخص کردن معنای مراد از یک عبارت و تلاش برای اثبات یک نظر و رد نظرات دیگر است. به عبارت دیگر معنای ظاهری یک عبارت با بطن، تأویل و وجه آن عبارت قابل جمع است ولی از میان احتمالات گوناگون در یک عبارت فقط یکی صحیح است و مابقی نادرست می باشد. بنابراین خواننده محترم باید به تفاوتی که بین «احتمال» و بین سه واژه «بطن، تأویل، وجه» وجود دارد توجه داشته باشد.

ماهیت زمینی قرآن

برخی چون علامه طباطبائی؛^{۱۵} بر این باورند که قرآن دارای حقیقتی ماورائی است و در ام الكتاب، به گونه ای حکیمانه و دارای علو قرار دارد. خداوند می فرماید: «حَمْ* وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ* إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ* وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ» (الزخرف/ ۱-۴). خداوند آن حقیقت ناب و بلند را از آن جایگاه، آن چنان تنزل داده که قابلیت عرضه بر انسان را پیدا کرده است. بنابر این، قرآنی که در دسترس مسلمانان قرار گرفته؛ وجودی تنزل یافته از آن حقیقت ماورائی و به مثابه درخشش و جلوه ای از آن می باشد. حال سؤال اینجاست که ماهیت این قرآن منزل چیست؟

در این که ماهیت زمینی قرآن چیست دو دیدگاه متصور است: الف: قرآن منزل، همان کتابی است که در دست مسلمانان است و از سوره حمد شروع شده و به سوره ناس ختم می شود. به عبارت دیگر ماهیت زمینی آن «قرآن مکتوب» است. که این تصور به شهادت

تاریخ و به استناد آیاتی که در پی می آید مورد نقد است. ب: آنچه که بر پیامبر اسلام (ص) نازل گشته الواح یا یک متن کتابت شده نیست. بلکه قرآن زمینی، عبارات و جملاتی است که آن حضرت به عنوان وحی قرآنی بر مردم تلاوت می کردند. خداوند می فرماید: «كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لَتَتْلُوَ عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابُ» (الرعد، ۳۰/۱۳).

البته این که آیا آنچه از قرآن که بر پیامبر نازل شده به چه گونه بوده، مشخص نیست. آیا به صورت القای معانی بر قلب بوده است یا شنیدن صوتی یا...؟^{۱۶} ولی به هر حال هرچه بوده، اولین لباس جسمانی ای که به خود گرفته و توانسته محسوس مخاطب شود از سنخ «تلاوت و قراءه» می باشد.

پوشاندن این لباس بر پیکر وحی به دستور خداوند بوده و منتسب به او می باشد. «لَتَتْلُوَ عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ». بنا براین اولین ماهیت زمینی آن «قرآن مقروء» می باشد. اما کتابت قرآن، دومین لباس محسوسی است که بر پیکر قرآن پوشیده شد و آن را از وجود صوتی به وجود کتبی تبدیل کرد. ولی این کار به دستور خداوند نبود بلکه به مثابه راه کاری تلقی گردید که توسط حضرت پیامبر (ص) در زمان حیات خود یا توسط کسانی دیگر و پس از رحلت ایشان اتخاذ شد، تا در پرتو آن، وحی الهی از نابودی و تحریف مصون بماند.

در این که دستور کتابت و جمع آوری قرآن را چه کسی صادر کرده، اختلاف نظر وجود دارد که در میان آنها دو نظر مشهور است: ۱۷. کتابت و جمع آوری قرآن به دستور شخص پیامبر اسلام (ص) صورت گرفته است. ۲. فرمان این کار را خلیفه اول صادر کرده است.

گرچه نظر اول در میان اندیشمندان شیعه مشهور است، ولی به هر حال کتابت قرآن، وحیانی نبوده، بلکه تلاشی انسانی است که با انگیزه صیانت از قرآن کریم صورت گرفته است. منظورمان از عدم وحیانی بودن کتابت قرآن، این است که: این طور نیست که خود خداوند الواحی مکتوب را بر پیامبر اسلام (ص) نازل کرده باشد و الا اگر کسی تمامی افعال و رفتارهای آن حضرت را به دستور مستقیم خداوند بداند و نیز معتقد باشد که فرمان کتابت قرآن را ایشان داده اند- چنانچه شیعه معتقد است-، کتابت قرآن را نیز منتسب به خدا خواهد دانست. خداوند نیز انتساب وجود کتبی قرآن به خود را منتفی دانسته می فرماید: «وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ» (الانعام، ۷/۶).

خداوند در این آیه بر آن نیست که بگوید «مکتوب شدن قرآن تهمت سحر بودن آن را در پی دارد» بلکه هدف نهائی آیه این است که اعلام نماید، بهانه گیری کافران نهایت ندارد و حتی اگر ما قرآن را در کاغذهائی نازل می کردیم و آنها آن کاغذها را با دستشان لمس می کردند باز همین حرفی را که الان می زنند، می گفتند. علامه طباطبائی می گوید: این آیه اشاره است به اینکه استکبار کفار به جایی رسیده است که اگر این قرآن را در صورت کتابی که در برگ های کاغذی نوشته شده باشد بفرستیم، که آنان با چشم ببینند و با دست لمس کنند باز خواهند گفت که: این سحری است آشکار، پس نباید به گفته پوچ آنان که می گویند: «لَنْ نُؤْمِنَ لِرُبِّيكَ حَتَّىٰ تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُوهُ» (الإسراء، ۹۳/۱۷) اعتنا نمود. ۱۸ به هرحال با توجه به «لو امتناعیه» دانسته می شود این که کتابت قرآن از طرف خداوند صورت گرفته باشد ممتنع است. افزون براین که تاریخ نیز گواه مسلم بر این نکته است. البته اگر ما بر اساس همان نظر اول سیر کنیم و از یک طرف کتابت و جمع آوری قرآن را به دستور حضرت پیامبر (ص) بدانیم و از طرف دیگر بر اساس آیات اولیه سوره نجم تمام دستورات آن حضرت را بر گرفته از وحی بدانیم، می توانیم دستور به کتابت قرآن را به خداوند نسبت دهیم. ولی با این وجود نیز کتابت دومین لباس جسمانی خواهد بود که پس از قرائت و تلاوت بر پیکره وحی پوشانده شده است.

بنابراین اگر «عدم هدایت گری قرآن به تنهائی آن هم به خاطر چند احتمالی بودن» عیب باشد، - که نیست - عیب قرآن موجود است که لباس کتبی پوشیده، نه قرآن مقروء که حضرت پیامبر تلاوت می کرده اند. زیرا عدم هدایت گری، ویژگی قرآنی که اکنون در دست ماست و آن قرآن مکتوب است.

تفاوت ماهوی زبان نوشتاری با زبان گفتاری

زبان وقتی از قوه به فعل در می آید، یا به وسیله آواها ظهور می یابد و یا به وسیله علائم نوشتاری. این دو ابزار، به دلیل تفاوت ماهوی شان موجب پیدایش دو گونه زبانی متفاوت می شوند: یکی زبان گفتاری و دیگری زبان نوشتاری. این تفاوت باعث می شود که انتقال پیام در گونه گفتاری سریع تر و راحت تر انجام شود. به عنوان نمونه در انشاءات طلبی غیر حقیقی، مثل استفهام انکاری در جمله آیا تو مسلمان هستی؟! اگر از گونه گفتاری

استفاده شود، شنونده به خاطر نوع لحن گوینده، به راحتی و خیلی سریع می‌فهمد که مقصود گوینده، سؤال حقیقی نبوده است ولی اگر همان سوال با گونه نوشتاری به مخاطب عرضه شود، تشخیص مقصود گوینده برای او بسیار دشوار خواهد بود.

بنابر این پیام‌رسانی در گونه نوشتاری نسبت به گونه گفتاری دشوارتر و زمانبرتر می‌باشد و این از آن رو است که ابزار نویسندگان در زبان نوشتاری برای انتقال پیام فقط در کتابت الفاظ خلاصه می‌شود، و این در حالی است که یک گوینده افزون بر الفاظ و کلمات از ابزارهای دیگری که مهم‌ترین آنها «مقتضای حال»^{۱۹} و «افت و خیزهای صوتی» است، استفاده می‌کند.

میدان عمل در به‌کارگیری کارکردهای ثانوی کلام در گونه گفتاری بسیار وسیع‌تر است تا در گونه نوشتاری. چرا که یک گوینده می‌تواند صرفاً با تغییر تن صدای خود، از امکانات فراوان کلامی استفاده کند. این در حالی است که تنها ابزار یک نویسنده در انتقال پیام، استفاده از علائم نگارشی است، و حال آنکه برای بسیاری از کارکردهای ثانوی کلام تا کنون هیچ علامتی وضع نشده است. به عنوان نمونه ما در زبان گفتاری فارسی، در واژه «آقا» تنها با میزان کشش صوتی که در مصوت کشیده فتحه، بعد از حرف همزه و قاف، در این واژه ایجاد می‌کنیم می‌توانیم معانی مختلفی را همچون: ندای محض، اعتراض، تمسخر، تعجب، التماس و خواهش، بی‌تفاوتی، خشم و... به مخاطب القاء کنیم، اما نظام‌های نوشتاری از بیان این معانی ناتوانند.

دکتر شمیسا یکی از علت‌های عدم وسعت میدان عمل در زبان نوشتاری را فقدان مقتضای حال در آن می‌داند لذا معتقد است برای نشان دادن کارکردهای ثانوی در این زبان باید از عبارت‌های تقویتی - قرائن کتبی - استفاده نمود.^{۲۰}

قرآن منصوص بوده است

در صدر اسلام و در زمان حضور پیامبر (ص) بسیاری از احتمالاتی که اکنون در رابطه با آیات زیادی از قرآن مطرح است منتفی بوده و مردم به محض شنیدن بسیاری از آیات قرآن کریم منظور آن را می‌یافتند و زندگی خویش را بر اساس آن تنظیم می‌کردند. یعنی قرآن، علاوه بر قطعیت در صدور، قطعیت در دلالت و لااقل اطمینان عرفی؛ نیز داشته

است. و به همین دلیل، مقدار منصوصات قرآن در صدر اسلام در مقایسه با زمان های بعدی بیشتر بوده است. شاهد این ادعاء سه چیز است:

۱. ندرت مراجعه مردم به حضرت پیامبر (ص) در خصوص تبیین مراد آیات. به این معنا که این گونه بوده باشد که کسی بگوید من فلان آیه را که تازه نازل شده شنیدم، نمی دانم این عمل را از من می خواهد یا آن عمل را؛ بلکه نهایت چیزی که در این خصوص می پرسیدند یا معنای کلمات بوده یا تعیین مصداق آیه. مثلاً وقتی آیه اولوا الامر نازل شد، و خوب اطاعت را می فهمیدند و احتمال استحباب نمی دادند. زیرا اطاعت از خداوند و پیامبر (ص) و اولوا الامر را نمی توان حمل بر استحباب یا اباحه کرد. ولی از این که اولوا الامر چه کسانی هستند به دلیل آن که بدان اشاره نگشته بود سوال می کردند.

۲. عدم ممانعت آن حضرت از عملکرد جامعه آن روز. آن حضرت نمی گفتند که چرا وقتی آیه ای نازل می شود از مراد خداوند از من سوال نمی کنید و به اصطلاح «اخذ به ظاهر» می کنید. نمی توان گفت علت سکوت و عدم ممانعت آن حضرت، بخاطر حجیت ظواهر بوده است زیرا لازمه آن باقی گذاشتن مردم در مسیری است که به بیراهه رفتن در آن، دور از انتظار نیست. گرچه برخی این باقی گذاشتن را ناپسند ندانسته آن را تجویز می کنند.^{۲۱} لکن این صحت و ناپسند نبودن فقط در جایی است که همیشه ظاهر کلام، مراد متکلم باشد. ولی بنابر مذهب صحیح در نزد اصولیان شیعه، گرچه عمل به ظواهر، مسقط تکلیف می باشد ولی آنها همیشه از واقعیت بهرمنند نیستند. یعنی: این طور نیست که مؤدای ظواهر کتاب و سنت همیشه مراد شارع باشد.^{۲۲}

۳. تفاسیر منقول از عصر نزول پیچیدگی و بسط تفاسیر کنونی را ندارند. و بیشتر در شرح لغات یا تعیین مصادیق می باشند. که به عنوان نمونه می توان به کتاب تفسیرالقرآن الکریم ابوحمزہ ثمالی و نیز منقولات تفسیری ابن عباس اشاره کرد. البته مخفی نماند که این عدم بسط و پیچیدگی، زائیده عواملی چند است از جمله عدم پیشرفت در جوامع بشری، کاستی در اطلاعات بشری و... یکی از این عوامل هم روشن بودن معنا و مفهوم بودن منظور خداوند می باشد. در عصر نزول بخاطر وجود قرائن حالیه و مقالیه فراوان، بسیاری از آیات قرآنی که اکنون در حد ظهور و یا پائین تر از آن می باشند برای مردم آن زمان «نص» در معنا بوده است؛ ولی هرچه از عصر نزول دور می شویم به علت از دست

رفتن آن قرائن، تنصیص قرآن مخدوش می شود. ولذا قرآن پس از عصر نزول، از منصوص بودن خارج شده و چند احتمالی گردیده است.

بحث حجیت دادن به ظواهر از طرف شرع مقدس نیز چنانچه گذشت، راهی برای از بین بست در آورن جامعه بوده است. به این معنا که اگر نصی در کار نباشد و یا دست یافتن به آن موجب اختلال در نظام زندگی افراد شود طبق سیره عقلاء از ظواهر تبعیت شود تا انسان معذور گردد.^{۲۳} و در صورت عدم وجود ظاهر نیز تمسک به اصول عمیله راه گشا خواهد بود.

بنابراین عدم هدایت گری قرآن به تنهایی و به طور نصی عیب قرآن نبوده، بلکه کاستی ای است که با گذشت زمان و در طی اعصار و قرون ایجاد شده است. آیه ۷ سوره آل عمران^{۲۴} نمی تواند وجود احتمالات گوناگون در قرآن را به خداوند اسناد دهد. چرا که تشابه در آیات قرآن، به معنای عدم توانائی انسان بر دست یافتن به مفهوم قطعی نیست بلکه بدین معناست که برای فهم قطعی از آنها، باید به آیات محکم مراجعه کرد. علامه طباطبائی می گوید: منظور از تشابه در آیه مورد بحث، این است که آیات متشابه طوری است که مقصود از آن برای فهم شنونده روشن نیست، و چنان نیست که شنونده به مجرد شنیدن آن، مراد از آن را درک کند، بلکه در این که منظور، فلان معنا است یا آن معنای دیگر تردید می کند، و تردیدش بر طرف نمی شود تا آن که به آیات محکم رجوع نموده و به کمک آنها معنای آیات متشابه را مشخص کند، و در نتیجه همان آیات متشابه نیز محکم شود، پس آیات محکم به خودی خود محکم است، و آیات متشابه به وسیله آیات محکم، محکم می شود.^{۲۵} بنابر این آیات متشابه هم قابل فهم هستند. ضمن این که آیت الله خوئی بحث ظواهر قرآن را مشمول آیه تشابه نمی داند. چرا که تشابه در یک لفظ را به معنای دلالت احتمالی آن لفظ بر دو معنا به طور مساوی می داند. ولی در بحث ظهور، دلالت احتمالی لفظ بر یکی از دو معنا به طور مساوی نیست.^{۲۶} افزون بر این که وقوع تشابه در بخشی از آیات از طرف خداوند، قطعاً نمی تواند به این دلیل باشد که تا دامنه قیامت مدلول آن مخفی بماند و نزاع در تشخیص مراد خداوند از آن همیشه ادامه داشته باشد.

نارسائی کتابت یکی از عوامل چند احتمالی شدن قرآن

عوامل متعددی در چند احتمالی شدن قرآن دخالت داشته است که پرداختن به تمامی آنها از عهده این مقال خارج است. عواملی مثل: الف: عدم ذکر قطعی شان نزولها و سبب نزولها «مفقود شدن قرائن حالیه و مقالیه». ب: تطوّر لغت. ج: القاء شبهه در تعالیم قرآنی «تحریف معنوی». د: ورود اسرائیلیات در تفسیر. هـ: نارسائی کتابت. از میان این عوامل، آن عاملی که اکنون مورد کاوش قرار گرفته است؛ نارسائی کتابت قرآن در مقایسه با قرائت آن می باشد.

چنانچه قبلاً خاطر نشان شد، قرآنی که اکنون در میان مسلمانان می باشد نوشتاری از قرآن منزل است. یعنی: کاتبان وحی پس از شنیدن وحی عیناً و بدون هیچ کاستی یا افزایشی آن را به کتابت در آورده و تبدیل به نوشتار کرده اند. وقتی گفتاری به نوشتار تبدیل می شود از سه حالت خارج نیست:

۱. خود گوینده اقدام به این کار می کند و گفته های خود را به صورت مکتوب درمی آورد. در این حالت او از تمام امکانات کتابت استفاده کرده و تمام قرائنی را که در هنگام گویش از آنها استفاده کرده بود تا مقصود خود را به مخاطبین برساند، در نوشته خود می آورد. حتی ممکن است گاهی جمله ای را اضافه کند و جمله ای را حذف یا جابجا نماید. به هر حال او نگارش را به گونه ای پیش می برد که بتواند مقصودش را به راحتی به خواننده انتقال دهد.
۲. کسانی دیگر غیر از خود گوینده اقدام به کتابت می کنند. که خود بر دو شیوه می باشد:
الف: کاتبان فقط غرض و مقصود گوینده را به رشته تحریر در بیاورند و از ذکر عین جملات و عبارات او خودداری می کنند. مثل تقریر نویسی در دروس خارج که در حوزه های علمیه مرسوم است. از آن جایی که در این روش نویسنده خود را مقید به ذکر عین الفاظ نمی کند و تمام تلاشش را مصروف این می کند که فقط منظور گوینده را به خوانندگان برساند، دست یافتن به مقصود گوینده خیلی مشکل نیست گرچه مشروط به این است که نویسنده متن، مقصود متکلم را خود، درست فهمیده باشد. بنابر این دست یابی به مقصود گوینده از کانال فهم نویسنده و با واسطه گری آن صورت می گیرد. ب: کاتبان با دقت فراوان فقط عین عبارات و جملاتی که گوینده گفته است را می آورند و هیچ گونه دخل و تصرفی در آن نمی کنند. علت این کار ممکن

است امانت‌داری در نقل گفتار و حذف واسطه در فهم مقصود متکلم باشد. در این حالت قرینه‌های مقاله‌ای که صورت نوشتاری ندارند - صوت و لحن - و نیز قرائن حالیه - فضای ایراد سخن، قدر متیقن‌ها در مقام مخاطب، قرینه‌های بومی و فرهنگی و... در متن آورده نمی‌شود. به نظر می‌رسد سبک نگارش قرآن کریم از این نوع بوده است. یعنی: آنچه را که حضرت پیامبر (ص)، بعنوان وحی قرآنی تلاوت می‌کرده‌اند، عیناً و بدون کم یا زیاد، مکتوب نموده‌اند.

چنانچه گذشت همیشه یک «گوینده» برای انتقال منویات خود به دیگران، خویشان را به الفاظ محدود نمی‌کند. او برای این که فرایند تفهیم و تفهم به خوبی صورت بگیرد، ابزارهای دیگری مثل تغییر تن صدا، قدر متیقن در مقام مخاطب، احساسات حاکم بر جلسه، حرکات دست و صورت و... را در خدمت الفاظ قرار می‌دهد و با مجموعه آنها مقصود خود را به ذهن مخاطب انتقال می‌دهد. در این صورت اگر کاتبان به هرانگیزه‌ای، فقط الفاظ او را نقل کنند طبیعتاً بخشی از ابزار فرایند تفهیم و تفهم را حفظ کرده «الفاظ» و ابزار دیگر را، مورد غفلت قرار می‌دهند. به همین خاطر بخشی از معنا مفقود می‌شود گرچه عین الفاظ حفظ شده است. و این به جهت تفاوت ماهوی زبان نوشتار با زبان گفتار می‌باشد. به همین خاطر همیشه پیام رسانی یک نوشتاری که برگردان یک گفتار بوده، کمتر از خود آن گفتار است. چرا که نوشتاری شدن این گفتار - آن هم اگر بخواهیم فقط عین الفاظ گوینده را ذکر کنیم - نمی‌تواند از آن ابزارها استفاده کند. مثلاً ذکر عین الفاظ، نمی‌تواند لحن گویش آن الفاظ را هم نمایان کند و نیز نمی‌تواند حال مخاطب و مقتضای آن را انتقال دهد طبیعتاً کتابت قرآن آن هم به این شیوه، حداقل، صراحت و نصی بودن آن را در بخشی از آیاتش از بین برده است.

افزون بر تفاوت میان این دو گونه زبانی، امکانات نوشتاری در زمان کتابت قرآن بسیار محدود بوده و حتی خود خط هم از پیشرفت کنونی برخوردار نبوده است. اشکال حروف تقریباً نصف اصوات بوده است چون حروف فاقد نقطه بوده و مثلاً «ش» و «س» و همچنین «ف» و «ق» به یک صورت نوشته می‌شده است. یعنی حدود ۱۴ شکل برای نشان دادن ۲۸ آوای صوتی.

شواهدی از قرآن کریم

۱. معلوم نیست که آیه: «فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضٌ مَّا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَاتٍ بِهٖ صَدْرُكَ ۗ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ كِتَابٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ ۚ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ» (هود، ۱۱/۱۲) در مقام توییح پیامبر (ص) به خاطر گزینشی عمل کردن در ابلاغ وحی است یادر مقام نهی از آن، ۲۷ یادر مقام توییح مشرکان بخاطر عدم پذیرش قرآن و رسالت آن حضرت. ۲۸ آیا می توان با استناد به این آیه پذیرفت که آن حضرت گاهی ابلاغ وحی را به تأخیر می انداخته اند یا خیر؟ ۲۹

۲. تشخیص کارکرد، در استفهام های غیر حقیقی در قرآن مکتوب بسیار مشکل است. ۳ این که آیا آیه: «وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا» (النباء، ۷۸/۸) یک جمله خبری است یا سؤالی - چون احتمال دارد استفهامی که در چند آیه قبل از آن می باشد نیز در این آیه تکرار شده ولی به خاطر قرینه لفظی، أداة استفهام حذف شده باشد- و اگر سؤالی است به چه انگیزه ای بیان شده است، در قرآن مکتوب قابل تشخیص قطعی نیست.

۴) در آیه: «لَتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ» (یس، ۳۶/۶) به جهت تردد معنایی در واژه «ما» معلوم نیست که آباء و اجداد قوم قریش انداز شده اند یا خیر؟ ۳۰

۵. در شکل نوشتاری آیه «وَقُرْآنٍ فِی بُیُوتِکُمْ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیَةِ الْأُولَىٰ» (الاحزاب، ۳۳/۳۳) معلوم نیست که کلمه «و قرن» از ماده «قرر» گرفته شده و واو حرف عطف است و یا از ماده «وقر» و واو جزء حروف اصلی کلمه است. ۳۱ این در حالی است که در نمونه های آورده شده خصوصاً چهار مورد اخیر لحن حضرت پیامبر (ص) به خوبی می توانسته است مفهوم آیه را مشخص کند.

در زمان ما بخاطر پیشرفت خط، ابزارهایی جهت رفع این کاستی ارائه شده است، مثل علامت های نگارشی «!؟، ؛، - [و...» و در زمان های گذشته نیز اختراع نقطه و اعراب جهت تأمین همین غرض بوده است، با این تفاوت که نقطه و اعراب را ابداع کردند تا کارکردهای اولی کلام مخدوش نشود ولی علامت های نگارشی در این زمان جهت بهتر نشان دادن کارکردهای اولی و ثانوی می باشد. ولی هنوز هم بسیاری از کارکردهای ثانوی فاقد علامت نگارشی می باشد. مثل جمله خبریه که به قصد امر گفته شود.

نویسندگان قرآن باید برای جلوگیری از این کاستی های کتابت، ضمن ذکر عین الفاظ

وحيانی، نوع قرائت حضرت پیامبر (ص)، شأن نزول‌ها و دیگر ابزارهای بیانی که آن حضرت از آنها استفاده نموده بودند را ثبت می‌کردند؛ یعنی: همان عبارات‌های تقویتی. چنانچه معروف است قرآنی را که حضرت علی (ع) نگاهشته‌اند دارای چنین خصوصیتی بوده است. ۳۲. ولی متأسفانه در کتاب‌های «حجة القراءات» هم از تنها چیزی که غفلت شده، استناد به قرائت حضرت ختمی مرتبت (ص) می‌باشد. به عنوان نمونه در این که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» جزء سوره حمد می‌باشد یا خیر؟ دو گروه قراء مکه و مدینه برای اثبات سخن خود به کتابت صحابه و یا قرائت آنها و احیانا مسائل نحوی استناد می‌کنند. ۳۳. ولی هیچ کدام به قرائت و یا عدم قرائت آن حضرت، تمسک نمی‌کنند.

اگر دستور کتابت قرآن را شخص پیامبر (ص) داده باشند - چنانچه اندیشمندان شیعه معتقدند - ایشان نمی‌توانسته‌اند به این کاستی بی‌توجه بوده باشند و برای جبران آن حتما راه کاری را اندیشیده‌اند. به نظر می‌رسد تشویق و ترغیب به قرائت صحیح قرآن از یک سو و پیوند دادن قرآن با امام معصوم (ع) در حدیث ثقلین تا دامنه قیامت از سوی دیگر دو راه کار مناسب برای جبران این نقیصه بوده که از طرف آن حضرت اعمال شده است. لکن جدا شدن جامعه اسلامی از امامت و احیانا مخالفت با آن، نامعلوم شدن قرائت صحیح، ۳۴. اهمیت ندادن به انتقال شأن نزول‌ها و لحن آن حضرت در هنگام تلاوت و... مجموعه عواملی است که آن دو راهکار را ناکارآمد کرده و تنصیصی بودن قرآن را مخدوش نموده است.

نتیجه

چند احتمالی بودن الفاظ قرآن نه حُسن آن کتاب است و نه عیبی برای آن شمرده می‌شود؛ بلکه نقیصه‌ای است که در بستر تاریخ و به دلیل عوامل مختلفی از جمله کتابت قرآن بدون ذکر عبارات‌های تقویتی، آن هم با امکانات بسیار محدود - در خط عربی در آن زمان - به وجود آمده و یکی از انگیزه‌های جعل امامت در پس نبوت در اسلام، و نیز توصیه اکید بر قرائت صحیح قرآن، مقابله با این کاستی بوده که متأسفانه جامعه مسلمین در طول تاریخ با جدا شدن از تعالیم اهل بیت (ع) و مخدوش کردن قرائت صحیح، این نقیصه را بر قرآن پایدار کردند. باشد تا آخرین ذخیره الهی از پرده غیبت رخ نمایاند تا حقیقت قرآن باز

جلوه گری نماید. البته مخفی نماند که اکنون به خاطر عدم امکان دست رسی قطعی به مراد خداوند در بسیاری از عبارات های قرآنی، زندگی خود را بر اساس سیره عقلاء بر ظواهر آن بنا نموده به آنها عمل می کنیم.

۱. اصول الفقه «مظفر»، ۴۷/۲؛ البیان فی تفسیر القرآن/۴۰۰
۲. المیزان، ۸۷/۳.
۳. المائدة، ۱۵/۵؛ فصلت، ۴۴/۴۱؛ النساء، ۱۷۴/۴؛ البروج، ۲۱/۸۵؛ النحل، ۶۴/۱۶.
۴. مشخصاً منظور از غیر قرآن، اهل بیت (ع) می باشند.
۵. اصول الفقه، ۲۴-۲۵.
۶. فوائد الاصول، ۱۱/۲-۱۴.
۷. همان، ۱۱۲/۱-۱۲۴.
۸. چند وجهی بودن یک کلام به معنای پیام رسانی عرضی آن است که در ادامه بحث به آن اشاره می شود.
۹. رابطه متقابل کتاب و سنت «نصیری»/۶۶.
۱۰. المیزان، ۲۷/۳.
۱۱. قرآن در قرآن/۴۲۱-۴۲۲.
۱۲. رابطه متقابل کتاب و سنت/۶۶.
۱۳. ژرفائی قرآن «عابدینی»/۱۳۴ و ۲۰۵ و ۲۱۷.
۱۴. تفسیر نمونه، ۴۵/۲۵.
۱۵. المیزان، ۸۳/۱۸.
۱۶. تفسیر نمونه، ۴۹۶/۲۰.
۱۷. البیان فی تفسیر القرآن/۲۳۷؛ البرهان فی علوم القرآن، ۲۹۵/۱.
۱۸. المیزان، ۱۸/۷.
۱۹. مقتضای حال، مجموعه شرایطی است که گوینده را به نوعی خاص از سخن گفتن و می دارد مثل انکار مخاطب که گوینده را و می دارد تا کلامش را مؤکد ایراد کند.
- ر. ک: جواهر البلاغة/۴۴.
۲۰. بیان و معانی/۱۳۰.
۲۱. اصول الفقه، ۳۳/۲.
۲۲. فرائد الاصول، ۱۱۲/۱-۱۲۴.
۲۳. اصول الفقه، ۳۵/۲.
۲۴. «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ».
۲۵. المیزان، ۲۱/۳.
۲۶. البیان فی تفسیر القرآن/۲۷۰.
۲۷. مجمع البیان، ۲۲۳/۵.
۲۸. المیزان، ۱۵۹/۱۰.
۲۹. تفسیر نمونه، ۳۷/۹.
۳۰. التبیان فی تفسیر القرآن، ۴۴۲/۸.
۳۱. مجمع البیان، ۵۵۷/۸.
۳۲. تفسیر نمونه، ۱۱/۱.
۳۳. الکشف، ۱/۱.
۳۴. البیان/۱۴۹-۱۵۵ و ۱۶۳.